

بیدل و بهزاد

خسرو و احتشامی هونه گانی

در گستره‌ی ادبیات هزار ساله‌ی پارسی جای پای هنرمند ان
پر آوازه در حوزه‌های دیگر را به روشنی می‌توان دید. این
هنرمند ان، فرهنگ‌سازان و ناموران عرصه‌های تجسمی
همچون نگارگری، معماری، پیکرتراشی، خوشنویسی و
هنرهای روح‌انگیزی چون موسیقی و آوازند که شاید
چند ان نیازی به آوردن نامشان هم نباشد. بزرگانی مثل
باربد، نکیسا، مانی، سنمار و شاپور نقاش در ایران باستان
رضای عباسی، میرعماد حسنی، علی‌اکبر معمار اصفهانی،
صادقی بیک افشار و غیاث الدین یزدی در عصر
سرخ کلاهان. کمال‌الملک غفاری، قمرالملوک وزیری،
عارف قزوینی، صنیع همایون، سمیرمی، آقاجف کوچک
و بزرگ در عصر قاجار و معاصر و ...

بهزاد از نگارگران دوران فرهنگ ساز صفوی است
که در همان آغاز، آوازه‌اش از مرزهای ایران
در می‌گذرد و نامش در فهرست ها، تذکره ها،
تاریخها و مخصوصاً در مجموعه‌ی شعر شاعران، نماد
هنری است متعالی و افلاکی.

نگارگری که به روایت تاریخ در جنگ ایرانیان
و ترکان عثمانی به فرمان شهریار صفوی همراه با شاه
محمود نیشابوری خوشنویس در صندوقی محافظت
می‌شود و به جنگجویان قزلباش حکم می‌شود که
در صورت مرگ شهریار این صندوق را بازگردانند تا
به دست دشمن نیفتد و این روایت ساده‌ی این نیست!
بهزاد در سال ۸۵۴ در هرات تولد یافت. استاد ان او
پرسید احمد و میرک نقاش بودند. بهزاد با تشویق
سلطان حسین بایقرا به مقام عالی هنر رسید.^۱ او در سال
۹۲۸ با فرمان شاه اسماعیل اول به کلاتری کتابخانه‌ی
سلطانی منصوب گردید و تا سال ۹۴۲ زنده بود و
مورد عنایت و حمایت شاه طهماسب قرار داشت و
ریاست کتابخانه‌ی سلطنتی هم با او بود. بهزاد در تبریز
شاگرد ان زیادی تربیت کرد که خواجه عبد‌العزیز و
مظفر علی سرآمد شاگرد ان او بودند.^۲ آوازه‌ی بهزاد نه
تنها ایران که فرارود، شبه قاره، و عثمانی را درنوردید
و هنردستان و هنرشناسان برای به دست آوردن
تابلوهای او بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند. نام بهزاد
اسطوره‌ی زیبا آفرینی بود. چنانکه توانست به
زودی یکی از «موتیوهای» مجموعه‌ی شعر شاعران
صفوی شود. کمتر دیوانی را سراغ داریم که از این



هنرمند بی نظیر نامی در آن نیامده باشد و با آوردن نامش مضمونی بکر زاده نشده باشد. چندان که مانی و ارزنگ و شاپور نقاش و صورتگران چینی که از مضمونهای رایج ادبیات فارسی تا قرن هشتم هجری بودند، آرام آرام پای از عرصه‌ی ادبیات سرخ‌کلاهان بیرون نهادند و کمترین بسامد را به خود اختصاص دادند. شهرت بهزاد در شبه قاره و در حوزه‌ی حکومتی بابریان کمتر از ایران نبود و می‌توان عللی را هم برای این آوازه برشمرد.

پناهندگی همایون - که خود از شاگردان بهزاد بود - به ایران در زمان شاه طهماسب و سفر بسیاری از تربیت‌یافتگان مکتب بهزاد، همراه همایون به هند که مستقیم یا غیرمستقیم در شهر هرات و مکتب آن شهر به نوعی با شیوه و سبک بهزاد آشنا بودند در این شهرت سهم‌اند. خرید و فروش آثار نقاشان بزرگ در بازار تجارت و دادوستد ایران و هند و اروپا برای برآوردن نیاز هنردستان را نیز نباید فراموش کرد. برای این نوع تجارت هنری هم شواهد فراوانی در تذکره‌ها و تاریخ‌های عصر صفوی ثبت و ضبط است که خود می‌تواند موضوع کتابی خاص باشد. سفرنامه‌نویسان فرنگی از معاوضه‌ی صنایع ظریفه سخن به میان آورده‌اند. به تصریح نصر آبادی «صادقی بیک از اعظم ایل افشار است در خدمت شاه عباس ماضی کمال قرب داشت. چنانچه در آخر به منصب کتابداری رسید. یعنی منصبی که پیش از او بهزاد داشت. در فن نقاشی بی‌عدیل بود. از مرحوم ملاغروی که صدق‌اندیش است مسموع شد که وقتی قصیدهای در مدح او گفته در قهوه‌خانه گذرانیدم. به این بیت که در تعریف سخن او گفته شده بود رسیدم.

چون عرصه‌ی زنگ و صدای زنگ است

صیت سخنش در جهان امکان

مسوده را از این فقیر گرفت و گفت حوصله‌ام بیش از این تاب شنیدن ندارد و بعد از لحظه‌ای آمد پنج تومان به دستاری بسته باد و صفحه کاغذ که خود از سیاه‌قلم طراحی کرده بود به من داد و گفت: تجار هر صفحه‌ی مرابه سه تومان می‌خرند که به هند وستان ببرند. مباد ارزان بفروشی.^۳

تاورنیه در سفرنامه‌ی خود می‌نویسد که «بین دربار ایران و هند، مینیاتورهای نقاشان بزرگ به عنوان هدیه رد و بدل می‌شد. شاهد بودم که مهتر چند تصویر مینیاتور نیم تنه در

کیفی بزرگ آورد که شاه خود شگشود و آنها را یکی پس از دیگری به من نشان داد. فوراً مغول کبیرشاه جهان را شناختم، همچنین تصویر پادشاه گلکنده و پیشاپور را میان تصاویر دیدم. تصویری هم از یک زن جوان ایرانی بود که شاه به من داد و گفت: در فرانسه آن را نشان بد هم تا ببینند که زنان ایران چگونه لباس می‌پوشند. پیش از این گفته‌ام که در ایران تنها به شیوه‌ی مینیاتور نقاشی می‌کنند.»^۴

این نمونه‌ها بیانگر علاقه‌ی مردم حتی پادشاهان به آثار نقاشان عصر صفوی است که در ایران و عثمانی و هند و فرارودان معمول بود است. وقتی مردم آثار نقاشانی را که در آوازه و شهرت کمتر از بهزاد بودند خرید و فروش می‌کردند، برای یافتن طرحی و نگاره‌ای از بهزاد یقیناً شوق و ذوق بیشتری داشته‌اند. لذا آوازه‌ی این نگارگر در هند چند ان شگفت نیست. از این‌که شاعری مثل بیدل بارها و بارها از او یاد کرده، توجه ما به این نکته معطوف می‌شود که نام بهزاد پس از سقوط اصفهان هم در هند وستان مظهر هنر عرشی بود است. میرزا عبدالقادر عظیم‌آبادی متخلص به بیدل در سال ۱۰۵۴ هجری در عظیم‌آباد پتنه متولد شد. بیشتر عمر خود را در بنگاله به سر برد. و در سوم صفر ۱۱۳۲ قمری - دو سال قبل از سقوط اصفهان - در شهر دهلی وفات یافت. بیدل ۱۱۲ سال پس از مرگ بهزاد که احتمالاً در ۹۴۲ قمری اتفاق افتاده به دنیا آمده و مرگ او نیز تقریباً پایان قدرت دولت صفوی در عصر شاه سلطان حسین است.^۵ بسامد نام بهزاد در تعداد بیست و سه غزل علاقه‌ی وافر این شاعر را به نگارگر بزرگ ایران نشان می‌دهد.

این عشق با یک قرن فاصله پس از مرگ بهزاد در شبه قاره قابل تأمل است. در این ابیات خیال‌انگیز که از حس‌آمیزی و بیان تعبیرات تازه برخوردار است، شاعر، بهزاد را در برابر مانی و صورتگران چینی هنرمندی بهشتی نقش می‌زند و گاهی ضعف خود را در هوای جهان‌هوسی که پیدا کرده به موی خامه‌ی بهزاد تشبیه می‌کند^۶ و زمانی در مقابل دست‌ازلی به رنگ‌آمیزی‌ها و دست‌زدن به شیوه‌ی الوان و تصنع رنگین می‌پردازد و هنگام بازگشت به خویش شدن در هاله‌ای عارفانه بهزاد را به گونه‌ای ملاقات می‌کند که قلم‌موی خود را در دست شاعر می‌نهد.^۷ احتمالاً آنچه بیدل را به سوی بهزاد

بسامد نام بهزاد
در تعداد بیست و
سه غزل، علاقه‌ی
وافر بیدل را به
نگارگر بزرگ ایران
نشان می‌دهد. این
عشق با یک قرن
فاصله پس از
مرگ بهزاد در
شبه قاره
قابل تأمل
است.



کشیده مشابهت‌هایی است که در شعرا و نقاشی بهزاد موج می‌زند. مگر نه آنکه شاعر نیز در آفریدن تصویر خیال‌انگیز، تجریدی و پیچ‌درپیچ دست کمی از نقاشی که به او مهر می‌ورزد، ندارد. امروز به همان اندازه که فهم شعر بیدل برای ما دشوار است، درک نگارگری بهزاد هم همان قدر نیاز به دقت و موشکافی دارد. اصولاً شیوه و سبک شعر عصر صفوی با سنت نگارگری و حتی هنرهای جمیل آن دوران، قرابت‌تنگانگ دارد تا جایی که برای این قرابت‌های تام و تمام نیازمند شرحی روان‌کاوانه و جامعه‌شناختی خواهیم بود. تأثیر نگارگری در شاعران بزرگ عصر سرخ‌کلاهان امری مسلم و حتمی است. رنگ‌بندی‌ها، سایه‌روشن‌ها، غنای طراحی، وضوح نور، تضاد و تلفیق رنگ‌های دور از یک خانواده و ایجاد بافتی نوین همان کاری است که شاعران صفوی برای ساختار تصویر در شعر به کار بسته‌اند. هنری که با ظرافت در ذهن مخاطب می‌پیچد و رهایی را غیرممکن می‌سازد. چیزی که در ادبیات تودرتو و لبریز از ابهام اما دل‌انگیز بیدل حضور دارد. مقایسه‌ی این نگاره‌ها با شعر البته سهل و ساده نیست. زیرا نمی‌توان هنری دیداری را با هنری شنیداری مقابله کرد و به تفسیر و تعبیر نشست. اما همگونی و همخونی در شعر شاعران صفوی و نگارگران آن دوران، به روشنی خود را به رخ کشیده به نحوی که رویگردانی از آن را سلب می‌کند و سرانجام مخاطب را به سیلان ابیات شاعر می‌سپارد و این ابیات نمایشگر تفکری است ژرف و تصویری گریزان و لایه‌لایه که بهترین نوع آن غزل بیدل است. نمی‌دانم از این گفتار که به پلوتارک یونانی نسبت داده‌اند تا چه حد می‌توان در مقایسه‌ی نقاشی بهزاد و شعر بیدل بهره‌جست که: «شعر، نقاشی ناطق است و نقاشی شعر صامت.»^۸ شاردن سیاح بزرگ فرانسوی هم درباره‌ی چهل‌ستون اصفهان سخنی نزدیک به پلوتارک دارد، می‌نویسد: «یکی از شاعرانه‌ترین بناهای جهان این بناست که تمام مانند یک غزل و کامل مانند یک افسانه است.»^۸ اما آنچه بیدل در مورد بهزاد به تصویر کشیده نازشستی است که شاعری توانا به نقاشی بزرگ نشان داده‌است.

از خیالش در دل مژنگ‌ها خون می‌خورد
یک سر مو کاش سر در کلک بهزاد م‌دهید^۹

«د یوان، ص ۴۳، جلد دوم»

◆
بیدل،
در آفریدن
تصویر خیال‌انگیز،
تجریدی
و پیچ‌درپیچ
دست کمی از
نقاشی که به او
مهر می‌ورزد،
امروز
به همان اندازه
که فهم شعرا و
برای ما دشوار
است، درک
نگارگری بهزاد
هم همان قدر
نیاز به دقت
و موشکافی
دارد.

چه ممکن است کشد نقش ناتوانی من
مگر به سایه‌ی موخامه بشکند بهزاد
«د یوان، ص ۹۴، جلد دوم»
نقاش یک جهان هوسم کرد لاغری
موی ضعیف خامه‌ی بهزاد می‌شود
«د یوان، ص ۱۲۰، جلد دوم»
از خجلت پرد از گل‌ات مانی و بهزاد
پیدا است که روها چقد رساخته باشند
«د یوان، ص ۱۶۲، جلد دوم»
پرواز رنگ من اگر آید به امتحان
مانی شکست خامه به بهزاد می‌برد
«د یوان، ص ۱۹۱، جلد دوم»
صد نگارستان چین با بی‌خودی طی کرد هام
لغزش پا هم به راهت خامه‌ی بهزاد بود
«د یوان، ص ۲۴۵، جلد دوم»
هیچ فردوسی به رنگ آمیزی امید نیست
سربه پای می‌کشم از کلک بهزاد مپرس
«د یوان، ص ۳۰۰، جلد دوم»
ثبات رنگ امکان صورت امکان نمی‌بندد
فلک آخر ز روز و شب دوشد کلک بهزادش
«د یوان، ص ۳۲۳، جلد دوم»
خجلت تصویر عنقا تا کجا باید کشید
با صدف گم‌گشت رنگ خامه‌ی بهزاد ما
«د یوان، ص ۳۲۴، جلد اول»
غبار ناتوانم بسته نقش دست امید ی
که نتواند ز دامن کشیدن کلک بهزاد م
«د یوان، ص ۴۲۰، جلد دوم»
ورنه حیف است نقشم از پس مرگ
گل زند بر مزار بهزاد م
«د یوان، ص ۴۸۲، جلد دوم»
هرچند به صد رنگ ز من دست تصنع
چون وانگرم خامه‌ی بهزاد تو دارم
«د یوان، ص ۵۰۸، جلد دوم»
کیفیت میان تو باغ تصور است
مودر دماغ خامه‌ی بهزاد می‌کنم
«د یوان، ص ۵۲۵، جلد دوم»





بیدل و بهزاد

بی‌نوشت:



- ۱- زکی محمد حسن، تاریخ نقاشی، ترجمه ی ابوالقاسم سحاب، چاپ سحاب، سال ۱۳۵۶، تهران، ص ۸۰
- ۲- آژند، یعقوب، مکتب نگارگری تبریز، انتشارات فرهنگستان هنر، سال ۱۳۸۴، تهران، ص ۱۰۲
- ۳- ناجی، محسن، تذکره ی نصرآباد ی، انتشارات اساطیر تهران، د و جلد، جلد اول، سال ۱۳۷۸، تهران، ص ۵۶-۵۸
- ۴- ترجمه، ارباب شیرانی، حمید، سفرنامه ی تاورنیه، انتشارات نیلوفر تهران، سال ۱۳۸۳، ص ۱۵۰، ص ۲۶۸
- ۵- شفیع کدکنی، محمد رضا، شاعر آینه ها، انتشارات آگاه تهران، سال ۱۳۷۶، ص ۲۱
- ۶- نقاش یک جهان هوسم کرد لاغری موی ضعیف خامه ی بهزاد می شود
- ۷- چون وانگرم خامه بهزاد تو د ارم هرچند به صد رنگ زخم د ست تصنع
- ۸- همایون، غلامعلی، اسنانهصور اروپاییان، جلد د وم، ص ۵۰، سال ۱۳۸۲
- ۹- بهد اروند، اکبر و داکانی، عباس، کلیات بیدل دهلوی، انتشارات الهام، سه جلد، سال ۱۳۷۶/همه ی ابیات از همین کلیات انتخاب شد هاند.

چه نقش ها که نسبت آرزو به پرد هی شوق
خیال موی میان تو کلک بهزاد است

«د یوان، ص ۵۸۰، جلد اول»

نقش تصویرم قبول رنگ جمعیت ند اشت
خامه بست از موی مجنون صنعت بهزاد من

«د یوان، ص ۶۶۹، جلد د وم»

ب ه نقش تحقیق رعشه دستم خطاست ترکیب رنگ بستم
د می که این خامه در شکستم هزار بهزاد می نگارم

«د یوان، ص ۵۸۰، جلد د وم»

تصویر سحر رنگ سلامت نفروشد
صورتگر ما خامه ی بهزاد شکستی است

«د یوان، ص ۶۶۷، جلد اول»

بی نشان رنگیم و تصویر خیالی بسته ایم
حیرت آینه نقش خامه ی بهزاد نیست

«د یوان، ص ۷۵۷، جلد اول»

در آن محضر که بالذ کلک رنگ آمیزی یاد ت
نفس با ناله جوشد تا کشد بهزاد خاموشی

«د یوان، ص ۷۹۵، جلد د وم»

تو هورنگی که خواهی حیرت دل نقش می بندد
ند ارد کارگاه وضع چون آینه بهزاد ی

«د یوان، ص ۸۱۵، جلد د وم»

ز حیرت پا زدم نقش نگارستان امکان را
به مژگانم نیازد خامه ی بهزاد قربانی

«د یوان، ص ۸۳۳، جلد د وم»

صورت ناوکش از دل نکشد جرأت من
به تکلف اگرم خامه ی بهزاد کنید

«د یوان، ص ۸۵۹، جلد اول»

بسکه در راهت کمین انتظارم پیر کرد
مو سپیدی نقش من بر کلک بهزاد آورد

«د یوان، ص ۸۶۶، جلد اول»

یوسفستان است عالم تا به خود پرد اختیم
در کف شوق انتظار کلک بهزاد یم ما

«د یوان، ص ۴۸۵، جلد اول»